



روان‌شناسی دین

نقد و بررسی کتاب

با حضور مصطفی ملکیان، محمد دهقانی و حسن هاشمی میناباد

اشاره

چندی پیش نشست نقد و بررسی کتاب روان‌شناسی دین اثر دیوید وولف، با برگردان فارسی محمد دهقانی برگزار شد. در این نشست که به همت مسئولان کتاب روشن و مجله نقد و بررسی کتاب تهران برگزار شده بود، هاشمی میناباد به چند و چون ترجمه این اثر و مصطفی ملکیان با تمهید مقدماتی سودمند در باب حوزه‌های دین پژوهی و روانشناسی، به جایگاه، اهمیت و ویژگی این اثر پرداخت و پس از وی، مترجم کتاب نیز توضیحاتی در باره این اثر و اظهارات ناقدان ارائه کرد. گزارش این نشست پیش روی شماست.

اثر: دیوید وولف، ترجمه: محمد دهقانی



هاشمی میناباد: ترجمه این کتاب، خدمتی بزرگ و رخدادی ارزشمند است

خواهد بود. در این جا دلایل ناعلمی دیگر هم می‌توانم بیاورم.

بنا به این ملاحظات، می‌توانم بگویم ترجمه ایشان بسیار خوب است. به ملاحظات ناعلمی و غیر علمی دیگری هم می‌توانم بگویم این ترجمه اصلاً خوب نیست؛ یا در بررسی کار ایشان ضعف‌ها را عمده کنم و حسن‌ها را به نوعی بیوشانم تا به چشم نیاید.

اما ما در کار نقد و بررسی ترجمه به معیار علمی نیاز داریم: معیار علمی عینی ملموس، معیار نظام‌مند، معیاری که دیگران هم بتوانند براساس آن ترجمه‌های دیگر را نقد و بررسی بکنند، معیاری که در موارد دیگر هم قابل اطلاق باشد، به اصطلاح reproducible باشد - یعنی هرکس هم بتواند بر پایه نظرات علمی این منتقد، کتاب دیگری را نقد بکند. اما کجاست این معیار و این استاندارد؟

در ایران معیار و استاندارد ترجمه نداریم. ISO 9002 استاندارد بین‌المللی ترجمه است؛ DIN2345 استاندارد ترجمه در آلمان است؛ و مهم‌تر و جامع‌تر از آنها استاندارد Taalmerk در هلند است. این سه مورد را می‌توانیم نقطه عطفی برای وضع استاندارد ترجمه بگیریم. در امریکا انجمن امریکایی آزمون و مواد (ASTM) دارد استانداردهایی وضع می‌کند و

حسن هاشمی میناباد با بیان این که موضوع صحبت وی ترجمه کتاب روان‌شناسی دین است، اظهار داشت که براساس بررسی فصل‌های اول، هشتم و سیزدهم و بررسی‌های موردی به نتایجی درباره این ترجمه رسیده‌ام که برای شما عرضه می‌کنم. این نتایج را می‌توانم دو نوع ارائه بدهم: (۱) بحث ناعلمی، و (۲) بحث علمی.

نتیجه بحث اولم این است که ترجمه کتاب روان‌شناسی دین به قلم دکتر محمد دهقانی ترجمه بسیار خوبی است. چرا؟ چون اگر بگویم ترجمه این کتاب خوب نیست، دفعه دیگر مرا در چنین نشست‌های نقد و بررسی ترجمه دعوت نمی‌کنند تا درباره ترجمه‌ای نظر بدهم!

دلیل دوم خوب بودن ترجمه ایشان این است که می‌خواهم به ایشان «نان قرض بدهم»، چون خودم مؤلف و مترجم هستم و کتابی درباره ترجمه زیر چاپ دارم. انتظار دارم بعداً ایشان هم کتابم را تأیید کنند و نقد و بررسی مثبتی بنویسند. گذشته از این، دکتر دهقانی دانشجویان زیادی دارند. اگر سیصد - چهارصد نسخه از قبل ایشان به فروش برسد، برای من کافی

برای وضع معیارهایش از همه درخواست کمک کرده است. در ایران استاندارد نداریم.

حالا اگر قرار باشد در ایران استاندارد وضع کنیم، یک گروهی جمع می‌شوند و گروه‌های دیگر با نظرات دیگر را به جمع خودشان راه نمی‌دهند. این گروه یا از تجربیون تشکیل می‌شوند؛ یعنی کسانی که با علم ترجمه و نظریات ترجمه‌پژوهی آشنا نیستند؛ فقط مترجمان احتمالاً بسیار خوبی هستند، اما از نظریه بی‌خبرند. یا ممکن است از نظریه‌زدگانی تشکیل شوند که بیشتر در دانشگاه‌ها متمرکزند. این -ها کتاب‌های نظری ترجمه را به انگلیسی یا فرانسوی خوانده‌اند و نظریات ترجمه را دقیقاً تا آخرین مقاله منتشره پی‌گیری می‌کنند، وقتی از آن‌ها نکته‌ای می‌پرسید، جواب‌تان را با استدلال‌هایی از انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و دیگر زبان‌های اروپایی می‌آورند، ولی از فارسی چیزی ندارند بگویند. این نوع نظریه‌پردازی در خلاً به درد ما ایرانی‌ها و فارسی‌زبان‌ها نمی‌خورد.

معیارهایی هم که در جلسات نقد و بررسی ترجمه و نقدهای مکتوب، تا آن‌جا که دیده‌ام، بیشتر پیش‌اعلمی یافته‌ام که متد و روش ندارند و معلوم نیست براساس چه شاخص‌های عینی علمی، ترجمه -ای خوب / مطلوب / متوسط / ضعیف تلقی می‌شوند. نکته دیگر این که ما چقدر منبع و کتاب و مقاله داریم تا اساس تدوین استاندارد با موازین علمی بشود. در این مورد ما زیاد کار نکرده‌ایم.

در این جا به دلیل اهمیت موضوع، ارزیابی ترجمه را از دیدگاه -های مختلف بررسی می‌کنم. اول ببینیم که چه دیدگاه‌هایی درباره این موضوع هست و اصلاً تلقی ما از ترجمه چیست.

۱. ترجمه به عنوان محصول. ترجمه را می‌توان به خوب یا بد یا متوسط درجه‌بندی کرد.

۲. ترجمه به عنوان فرایند. کیفیت به گذر درست از فرایندها و استراتژی‌های درست بستگی دارد.

۳. ترجمه به عنوان نوعی از سرویس یا خدمات. ترجمه به رضایت مصرف‌کننده بستگی دارد. در این جا تنها کافی است رضایت مصرف‌کننده را ارزیابی کنیم.

۴. ترجمه فرع متن اصلی است که این تصور ناقصی است. در این جا تنها کافی است که موارد زیر را بسنجیم: صحت، امانت، تعادل معنایی و تأثیر مشابه. ترجمه المثالی است که بدون مقایسه آن با متن اصلی نمی‌توان در مورد آن قضاوت کرد.

در نظریه ترجمه چهار رویکرد اصلی درباره ارزیابی ترجمه هست:

۱. مقایسه ترجمه با متن اصلی. در این رویکرد ترجمه را محصول



پروژه‌های علمی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



در نظر می‌گیرند. فضلا و ادبا از این روش در طول تاریخ استفاده کرده‌اند. در این جا این موارد مطرح می‌شوند: دسته‌بندی اشتباهات در معادل‌یابی، ارزیابی معانی‌ای که در ترجمه از دست رفته است. تغییر معنا، تغییر سبک، ارزیابی درجه اهمیت این اشتباهات.

۲. مقایسه ترجمه با متن‌های موازی. منظور از متن‌های موازی متن‌هایی با زبان و موضوع مشابه در زبان مقصد است که نوشته و تألیف شده‌اند، نه ترجمه.

۳. ارزیابی واکنش خواننده عمومی تیپیکال. در این جا این موارد مطرح می‌شود:

- زمانی که برای خواندن ترجمه صرف می‌کنیم (در مقابل همان زمانی که برای خواندن متن اصلی صرف می‌شود)؛
- سهولت درک؛

- اجرای کاری که متن از خواننده می‌خواهد (زمانی که صرف انجام آن کار می‌شود و کارایی شخص در اجرای آن؛ و حتی

- تداعی‌های ذهنی (این که ببینیم مفاهیم ضمنی واژه‌ها در ترجمه چه تفاوتی با مفاهیم ضمنی همان واژه‌ها در متن اصلی دارد)

۴. سعی در درک فرایند تصمیم‌گیری در خلال ترجمه. عده‌ای معتقدند که تنها راه صحیح ارزیابی کیفیت ترجمه این است که آدم باید بداند چرا مترجم چنین ترجمه کرده و این که چرا این تصمیم خاص را اتخاذ کرده است. برای درک این مسئله باید به خود مترجم مراجعه کرد و از او پرسید یا تحلیل پروتکل انجام داد.

در این جا باید به نکته‌ای اشاره کنم که خواننده ترجمه و در نتیجه ارزیابی کننده آن فرد واحدی نیست و در بررسی ترجمه نظر واحدی نمی‌توانیم داشته باشیم. ارزیابی ممکن است براساس نظر علما و فضلا باشد، یا براساس نظر منتقدان که مثلاً با فلان مجله همکاری می‌کنند، یا براساس نظر استادان زبان و ادبیات فارسی و انگلیسی؛ و در نهایت نظر خواننده عمومی تیپیکال.

از منظر دیگری دیدگاه‌های گوناگونی درباره نقد و ارزیابی کیفیت ترجمه وجود دارد که در این جا به برخی از آنها با استناد به نظرات یولیان هاوز، متخصص آلمانی در این زمینه، اشاره می‌کنم.

دیدگاه ذهن‌گرایانه

ارزیابی ذهنی و شمی و شهودی از دیرباز در جهان رایج بوده و آنچه در ایران از گذشته تا به امروز انجام گرفته همین گونه ارزیابی بوده است. در این روش تنها قضاوت‌های کلی صورت می‌گیرد؛ از جمله این که «ترجمه حق مطلب را ادا کرده» و «لحن اصلی در ترجمه از بین رفته» و...

امروزه چنین ارزیابی‌هایی را نوهرمونوتیک‌گرایان تبلیغ می‌کنند





که ترجمه را عمل خلاقانه فردی ای می‌دانند که صرفاً بر تفسیر ذهنی، شَم هنری - ادبی و دانش و مهارت‌های تفسیری استوار است. برطبق این نظریه متن معنایی هسته‌ای اصلاً ندارد، بلکه معنا به موضع هر نویسنده و گوینده‌ای بستگی دارد.

دیدگاه رفتار گرایانه

دیدگاه رفتار گرایانه، برخلاف دیدگاه شَمی و ذهنی، بر ارزیابی «علمی» ترجمه تأکید دارد و فعالیت‌های ذهنی را که در «جعبه سیاه» صورت می‌پذیرد به کنار می‌گذارد. یوجین ناپدا شاخص‌ترین فرد این دیدگاه است که از ساختارگرایی امریکایی و مکتب رفتارگرایی تأثیر گرفته است. ناپدا واکنش مخاطب به ترجمه را معیار ارزیابی می‌داند و قابلیت فهم و اطلاع‌رسانی را از ویژگی‌های ترجمه خوب می‌داند و می‌گوید ترجمه خوب به «تأثیر برابر / مشابه» در خواننده متن مقصد می‌انجامد. این مفهوم با پدیده «معادل پویا» در ترجمه ارتباط دارد.

دیدگاه هدف گرایانه

کار تارینارایس و هانس ورمیرا از پایه‌گذاران نظریه اسکوپوس معتقدند که هدف یا اسکوپوس ترجمه است که نقش اصلی در ارزیابی و قضاوت در مورد کیفیت ترجمه را دارد. به نظر آن‌ها بالاتر از هر چیز شکل متن مترجم را نقش یا اسکوپوسی تعیین می‌کند که باید در جامعه مقصد داشته باشد و پذیرنده متن است که اسکوپوس را معین می‌کند. مترجم باید از فرایندها و استراتژی‌های ترجمه‌ای استفاده کند که برای رسیدن به هدف مورد نظر، بهترین است و به طور کلی، هدف وسیله را توجیه می‌کند.

دیدگاه ترجمه پژوهی توصیفی

این دیدگاه متن ترجمه شده را مستقیماً هدف می‌گیرد. ترجمه اساساً بر پایه شکل‌ها و صورت‌ها و نقش‌هایی که در درون نظام فرهنگ و ادبیات مقصد می‌پذیرد ارزیابی می‌شود. متن اصلی اهمیتی ثانوی دارد و تأکید اصلی بر متن مترجم و پدیده متنی‌ای است در فرهنگ مقصد جای خود را باز می‌کند.

دیدگاه پسا مدرنیستی و ساختار شکنانه

ترجمه‌شناسان پیرو این دیدگاه مانند لارنس ونوتی (۱۹۹۵) سعی دارند فعالیت‌های ترجمه‌ای را از موضع روان‌شناختی - فلسفی و سیاسی - اجتماعی ارزیابی کنند تا از روابط نابرابر قدرت که در ترجمه دخیل است پرده بردارند. آن‌ها در تلاش برای «مشهود» ساختن ترجمه‌ها و خالقان‌شان و برای نشان دادن تصرف‌های ایدئولوژیکی و تغییرات متأثر از نهادهای حاکم در جامعه مقصد می‌خواهند به نتایج سیاسی درباره رابطه بین ویژگی‌های ترجمه و متن اصلی برسند. آن‌ها کانون توجه خود را متمرکز می‌کنند بر نیروهای تأثیرگذار بر فرایند انتخاب متن برای ترجمه و بر روال حاکم بر تغییرات اعمال شده بر متن مترجم و استراتژی‌های بکار گرفته شده در این فرایند توسط افراد و گروه‌های ذی‌نفع. تأثیری که مترجمان با انتخاب و ترجمه آثار خاصی بر ادبیات مقصد و هنجارها و اصول آن می‌گذارند اهمیت می‌یابد.

دیدگاه نقشی - کاربردشناختی

یولیان هاوس در پایان‌نامه دکتری‌اش در سال ۱۹۷۷ الگویی برای ارزیابی ترجمه پیشنهاد می‌کند براساس نظریه نقش‌گرای سیستمیک هلیدی، اما عناصری از مکتب پراگ، نظریه اعمال زبانی، کاربرد شناختی، و تحلیل کلام را نیز به کار می‌گیرد. در این دیدگاه ترجمه و متن اصلی را براساس سه محور زبان / متن، سیاق، و گونه زبانی و ادبی ارزیابی می‌کنند. معادل ترجمه‌ای در این جا بسیار مهم است.

ترجمه باید نقشی برابر با نقش متن اصلی داشته باشد. و نیز ترجمه باید ابزارهای کاربردشناختی معادلی را به کار گیرد تا بتواند این نقش را برآورده سازد. اجرای این الگو مستلزم این است که در آغاز تحلیلی درباره متن اصلی براساس ابعاد موقعیتی انجام گیرد و همبسته‌های زبانی ویژه‌ای برای آن تعیین گردد. تصویری که از ویژگی‌های متن اصلی به دست می‌آید نقش آن را مشخص می‌کند. این نقش را معیاری در نظر می‌گیرند که براساس آن ترجمه ارزیابی می‌شود. میزان انطباق این تصویر متنی و نقش ترجمه با تصویر متنی و نقش متن اصلی است که شاخص‌های کیفیت ترجمه را تعیین می‌کند. در این راستا باید بین اشتباهات کاربردشناختی مربوط به اهل زبان و کاربرد زبان و اشتباهات مربوط به معنای صریح متن اصلی و عناصر ترجمه‌ای و نیز عدول از هنجارهای زبان مقصد در بخش‌های مختلف آن تمایزی برقرار کرد. این اشتباهات در نهایت ارزیابی می‌شوند.

نکته‌ای در نظر یولیان هاوس هست در مورد آنچه عنوان «ترجمه» گرفته است. در ارزیابی ترجمه اولاً باید تمایزی برقرار کرد بین translation و version. منظور از translation آن چیزی است که به طور طبیعی از این کلمه مستفاد می‌شود. ولی version به نظر یولیان هاوس پدیده دیگری است. گاهی مترجم آن قدر از متن اصلی فاصله می‌گیرد که دیگر نمی‌توان متن حاصل را ترجمه به معنای واقعی آن دانست و از طرف دیگر، آن قدر به متن وفادار می‌ماند که نمی‌توان کارش را اقتباس دانست. او متن را برای مخاطب ویژه‌ای به جز آنکه مورد نظر نویسنده بوده فراهم می‌آورد، تعبیر و تفسیر دیگری از متن می‌کند و در نتیجه، با متن اصلی فاصله می‌گیرد.

باتوجه به توضیحات بالا می‌توان دریافت که چنین فرایندی و محصول آن را نه می‌توان ترجمه خواند و نه اقتباس؛ و شباهتش به ترجمه بیشتر است. من «ترجمک» را برای آن ساخته‌ام.

در اولین سمینار ترجمه ادبی در مشهد مقاله‌ای ارائه کردم با عنوان «معیارهای نقد و ارزیابی ترجمه آثار داستانی»^۱ که مطالبم را در دو سطح کلان و خرد مطرح کردم. در این مقاله ۳۷ شاخص نقد ترجمه را از دیدگاه تجربی و نظری آورده‌ام که می‌توان با استفاده از آن به نقد آثار غیرداستانی هم پرداخت.

بنا به اهمیت و موضوع و به خاطر این که در نقد ترجمه به دیدگاه‌های علمی و عینی جدید توجه شایسته‌ای نمی‌شود، بحث فرعی ما به درازا کشید. حال می‌پردازیم به خود کتاب روان‌شناسی دین.

نویسنده کتاب، دیوید وولف، صاحب‌نظر برجسته‌ای در زمینه روان‌شناسی دین است. در آثارش رویکرد تجربی و هرمنوتیکی را با هم درمی‌آمیزد و به روش‌های کمی و کیفی هم توجه دارد. خود را روان‌شناس شخصیت می‌داند با توجه خاص به رویکرد پدیدارشناختی و دینامیک. به روان‌سنجی و نیز به بررسی تفاوت‌های فردی گرایش دارد.

کتاب روان‌شناسی دین جزو منابع اصلی دروس دانشگاهی روان‌شناسی و دین است. ما به موضوع کتاب نمی‌پردازیم، اما کتاب را براساس زبان و سپس ترجمه‌اش بررسی می‌کنیم.

متن اصلی روان‌شناسی دین، نسبت به کتاب‌های مربوط به روان‌شناسی، کتاب بسیار پرلغتی است، جمله‌هایش غالباً طولانی و پیچیده‌اند، جمله کوتاه به ندرت دارد. عبارت‌ها یعنی گروه‌های اسمی



و صفتی و قیدی آن مفصل است و باز هم پیچیده.

با وجود این نویسنده ایجازی شگرف به کار برده که کار مترجم را سخت‌تر کرده، مباحث سخت زبان را سخت‌تر کرده، این که اطلاعاتی از سراسر جهان و بیشتر ادیان جهان در آن آمده متن را باز هم سخت‌تر کرده است.

می‌رسیم به توانایی‌های مترجم. از اصول بدیهی پایه‌ای ترجمه این است که مترجم باید به زبان مبدأ، زبان مقصد و موضوع مورد ترجمه تسلط داشته باشد.

۱. آشنایی با زبان مبدأ: دکتر دهقانی زبان انگلیسی را خوب بلدند. با وجودی که خود انگلیسی نخوانده‌اند و من رسماً انگلیسی خوانده‌ام، انگلیسی‌شان از من بهتر است و این مایه غبطه من است.
۲. آشنایی با زبان مقصد: ایشان رسماً و اسماً استاد ادبیات‌اند. من دکترهای استاد ادبیات در دانشگاه‌ها را دیده‌ام که فی‌المثل نشانه مفعولی «را» را درست به کار نمی‌برند. نکته‌ای که به تجربه بدان رسیده‌ام، این است که اگر مترجمی فارسی‌اش خوب باشد، ضعف انگلیسی‌دانی‌اش به چشم نمی‌آید و بنابراین، نتیجه غیرعلمی این است که مترجم باید توانایی زیادتری در زبان مقصد داشته باشد.

دکتر دهقانی نویسنده هم هستند؛ پیشگامان نقد ادبی، وسوسه عاشقی و فارسی عمومی را تألیف کرده‌اند. ایشان علاوه بر این، ترجمه‌های دیگری هم دارند؛ از انگلیسی: به سوی آزادی، سیر آفاق، چین و ژاپن (همه از نیکوس کازانتزاکیس)، اسطوره (لارنس کوپ)؛ از عربی: گدا (نجیب محفوظ). دهقانی مدرس ترجمه هم هست.

دقت مترجم ستودنی است. او در حاشیه متن اصلی برخی از اشتباهات املائی، ناپیکدستی‌های متن اصلی از ترجمه نیامدن نام مؤلفی در کتاب‌نامه، نیامدن اصطلاحی در واژه‌نامه توصیفی پایان کتاب که باید می‌آمد، برجسته نشدن (capitalize) اصطلاحی و مواردی از این قبیل را متذکر شده است.

۳. آشنایی با موضوع مورد مطالعه: تشخیص این مسئله با شما اهل فن است. ولی من در چارچوب بررسی خودم و در حد بضاعت



سندی بر بی‌اطلاعی ایشان از موضوع موردترجمه ندیدم. حال می‌پردازیم به ارزیابی برخی از شاخص‌های ترجمه در برگردان روان‌شناسی دین.

تغییر و جرح و تعدیل

مجموعه تغییراتی که مترجم در متن می‌دهد تا به فارسی روان و متینی دست یابد از عوامل مهم در ارزیابی ترجمه است. اصول و مبانی ترجمه و مقتضیات متن اصلی و نیز اصول زبان فارسی روا بودن یا ناروا بودن تغییرات را مشخص می‌کند. مترجم ضعیف و تازه‌کار در مسیر خط‌واژگانی و دستوری مؤلف پیش می‌روند و تغییراتی جزئی در ظاهر ترجمه صورت می‌دهند.

در نتیجه، حاصل کار فارسی نیست و رنگ و بوی ترجمه می‌دهد. جمله‌های این کتاب اکثراً طولانی‌اند و ترجمه درست آنها نیازمند اعمال تغییرات و جرح و تعدیل‌های زیادی است؛ مانند تغییر جایگاه ارکان جمله، تبدیل واحد دستوری انگلیسی به واحد دستوری دیگری در فارسی، تبدیل مجهول به معلوم، تغییر زمان‌ها، تصرفاتی در واژگان و دستور برای رسیدن به انسجام متنی و جز آن. دکتر دهقانی با توانایی‌ای که در هر دو زبان دارد و قوت نویسندگی‌ای که در آثار تألیفی‌اش تجلی یافته از عهده ترجمه دقیق و مسئولانه، هم به لحاظ موضوعی و هم زبانی، بر آمده و در کارش موفق شده است. اگر یک صفحه از متن اصلی را با ترجمه مقابله کنید با من همداستان خواهید شد. چند نمونه:

(587-۷۸۸) یگانگی که هدف عرفان است :

Mystical goal of oneness

(586-۷۸۶) که اکنون برای ما آشناست:

Now-familliar

Was reported

(586-۷۸۶) بنا بر گزارش:

I think

(321-۴۵۰) به گمان من:

Unseemly:

(583-۷۸۱) که سزاوار ملامت است

I saw a limitless, infinite, effulgent Ocean of Conscious:

(324-۴۵۵) اقیانوسی از هشیاری دیدم که عظیم و بیکران و

درخشنده بود

Yet grawing possiblity

(1-۳۳) لیکن احتمالی است که هر روز بیش از پیش افزایش

می‌یابد :

مترجم ناشی یا ترجمه‌شناس معادل واژه‌ها و اصطلاحات متن اصلی را از فرهنگ‌های لغت می‌یابد و در کنار هم ردیف می‌کند، بدون این که به معنا و نقش واژه‌ها در متن و موقعیت، چگونگی به کار رفتن آن‌ها در موقعیت و همایی واژگان توجه کند. این گونه ردیف کردن واژه‌ها و اصطلاحات را به مزاح «خشکه چین کردن» می‌گویند. نتیجه این کار چیزی جز بی‌روح شدن ترجمه نیست. شاید تک‌تک معادل‌ها درست باشد، اما متن مترجم روان و مفهوم و رسا نیست و ترجمه‌گون است و راه به آبدی فارسی نمی‌برد. مترجم ترجمه‌شناس معادل‌های فرهنگ دو زبانه را اصل قرار می‌دهد، نه واژه‌ها را به گونه‌ای که در متن اصلی به کار رفته؛ او از خود اراده‌ای ندارد و به پیشنهادهای فرهنگ دو زبانه متکی است و باز هم به مزاح «به ضرب و زور دیکشنری» ترجمه می‌کند. و دکتري دهقانی چنین نیست.

افزایش

در نمونه‌هایی که مقابله کردم اثری از افزایش ناروا از خود مترجم ندیدم. اما افزایش‌هایی از مترجم دیدم که براساس بافت بود که آنها را اضافات متنی می‌گویم. مترجم واژه یا عبارتی را به متن می‌افزاید که ظاهراً معادلی در متن اصلی ندارد، اما با دقت در بافت کلام و ساختار دستوری و غرض و نیت نویسنده می‌توان دریافت که این اضافات افزوده شخص مترجم نیست، بلکه هر مترجم خوبی این واژه‌ها و عبارات را متناسب با پیام و شیوه بیان فارسی و بافت کلام می‌افزاید. این گونه افزوده‌ها مطالب و اطلاعاتی هستند که به طور صریح در متن بیان نشده‌اند و انتقال پیام به شکلی که در متن اصلی آمده، متن مترجم را مبهم و گنگ می‌کند و در فهم پیام اختلال ایجاد می‌کند.

مترجم، به‌ویژه در بخش‌های آغازین کتاب، این‌گونه مطالب را در داخل کروشه آورده. خود مترجم ظاهراً آن‌ها را اضافاتی از خود دانسته و به این دلیل در داخل کروشه آورده است. اما با نگاهی به متن اصلی می‌توان دریافت که مترجم از خود چیزی به متن نیفزوده،

اضافه، اما با متن اصلی متفاوت باشد. تک تک عبارات و جمله‌واره‌ها درست باشند، ولی رابطه آنها با یکدیگر و در نتیجه، مفهوم کلی جمله با متن اصلی یکی نباشد. و به عبارت قدیم‌ترها، تجزیه‌اش خوب باشد، اما مرده‌شور ترکیبش را ببرد. در سراسر بخش مورد بررسی از کتاب روان‌شناسی دین موردی ندیدم که ترجمه‌اش متفاوت با اصل باشد.

سبک و زبان

ترجمه روان‌شناسی دین زیباتر و آراسته‌تر و فاخرتر از اصل است و به قول یکی از صاحب‌نظران قلم توانای مترجم بیش از حد به صنعت‌گری پرداخته و سخن را زیباتر از آنچه در انگلیسی هست جلوه‌گر ساخته است. تصرفات واژگانی و دستوری‌ای که مترجم در متن اصلی کرده، سبک آن را بالاتر برده است. یکی از معیارهای پایه‌ای ترجمه برابری سبک است. در ترجمه فاخرتر اصل برابری سبک رعایت نمی‌شود. نقطه مقابل آن، ضعف مترجم در انتقال زبان و بیان است. شگفت این که مترجم به هیچ یک از این دو کار مجاز نیست: نه باید مترجم در برگردان سبک ضعف داشته باشد و نه به متن جامه‌ای فاخرتر ببوشاند. دکتر دهقانی ترجمه‌های ادیبانه ارائه داده و این به نظرم ایراد ترجمه‌شان است. حالا خود ایشان که استاد ادبیات‌اند، بگویند که این حرف‌هایم مدح است یا ذم، مدح شبیه به ذم یا ذم شبیه به مدح. در این جا نمونه‌هایی از بخش اصلی متن، نه نقل قول‌ها، می‌آورم:

Sent out	گسیل شدند: (۳۴-۲)
We do not find	باز نمی‌یابیم: (۷۸۷-۵۸۷)
Burial ground	گورجای: (۵۴۵-۳۲۴)
Leave out	(۳۷) وامی‌نهند:
Mey expect	می‌توان... باز یافت (۴۵۱):
Reportedly	گویند که (۴۵۳):
He once said	باری گفت (۴۵۵):
Adept in	بغایت توانا (۴۵۵):
Untouched by "woman and gold"	به «زن و «زن و طلا» دست نیازیده بودند (۴۵۶):
Ever-available	هماره حاضر (۴۵۷):
Headed by James and Parttn:	که جیمز و (۷۸۲):

پرات مقتدای آنان بودند



بلکه مطالبی بوده که با تحلیل بافت و متن باید به ترجمه افزوده می‌شدند. اگر این مطالب از خود مترجم بود، می‌شد آنها را در داخل کروشه آورد؛ در حالی که آنها درواقع اطلاعات پنهان در متن اصلی بوده که مترجم آنها را تصریح کرده است. این کار در اصطلاح ترجمه-پژوهی explicitation نام دارد. مؤلف نیز در مواردی مطالبی به نقل قول‌های خود افزوده و در داخل کروشه قرار داده که مترجم آنها را با توضیح «فقره درون قلاب از مؤلف است» مشخص کرده. به نظر خودم مترجم نمی‌باید مطالب بافتی تصریح‌یافته را درون قلاب می‌آورد؛ آن وقت نیازی به این گونه پانویس‌ها که تعدادشان هم کم نیست، نبود.

کاهش و حذف

در مقابله دقیق ترجمه با متن اصلی معلوم شد که تعدادی کلمه در ترجمه ساقط شده و افتاده است. ابتدا باید بدانیم که چه نوع کلماتی افتاده. افتادگی‌ها صفت و قیدند. می‌دانیم که صفت و قید جزء اصلی جمله نیستند، بلکه اطلاعاتی به جمله یا گروه اسمی یا صفتی یا قیدی می‌افزایند. این مسئله ما را به سؤال دیگری می‌رساند: آیا این افتادگی‌ها مهم و حیاتی‌اند؟ در مقابله باز هم مشخص شد که افتادگی‌ها چندان وزنی نداشته‌اند. سؤال دیگر این است: تعداد این افتادگی‌ها چقدر است؟ تعدادشان در مقابل کتابی با این حجم بسیار کم و به اصطلاح آماری insignificant (ناچیز) است. به خاطر وقت کمی که داریم، موارد افتادگی‌ها را ذکر نمی‌کنم، ولی اگر تمایل داشتید جاهایی را که در ترجمه مشخص کرده‌ام در اختیارتان می‌گذارم. در نمونه‌هایی که بررسی کردم به این نتایج رسیدم. جمله یا پاراگرافی از قلم نیفتاده، وقتی در صفحه ۷۸۸ دیدم مترجم جمله‌ای را از آغاز پاراگراف از قلم انداخته و دو پاراگراف را یکی کرده خیلی خوشحال شدم. بالاخره ما منتقدها هم حرفی و ایرادی برای گفتن باید داشته باشیم یا نه.

متفاوت با اصل

ممکن است ترجمه نه چیزی از متن اصلی کم داشته باشد و نه

اصطلاحات تخصصی

از دیدگاه من غیر متخصص، دکتر دهقانی ظاهراً به موضوع مورد ترجمه واقف است و بر اصطلاحات تخصصی آن اشراف دارد. ایشان از زبان اصطلاحی متناسب با موضوع بهره‌مندند و گواه آن معادل‌های زیر است:

Inner or outer	(۳۹) هشیاری نسبت به آفاق و انفس
	:awareness
detachment:	(۴۰) قطع تعلق:
director:	(۴۳) مرشد:
sufferer	(۴۴) مرتاض:
Religious order	(۴۵) طریقت:
renunciation	(۴۶) ترک تعلق :
training:	(۴۶) سلوک:
representation:	(۴۸) تمثال:

معادل‌یابی و معادل‌گزینی

دکتر دهقانی در معادل‌یابی برای واژگان و اصطلاحات و ساخت‌های نحوی استاد است. همان‌گونه که اشاره شد ایشان از زبان اصطلاحی قوی و پربراری برخوردار است. در اثبات شیوه معادل‌یابی ایشان تنها کافی است یک صفحه از ترجمه را با متن اصلی مقابله کنیم. ایشان معادل‌هایی را هم ساخته‌اند که تعدادی از آنها را در این جا به عنوان نمونه می‌آوریم. البته شاید مواردی از توارد در این فهرست باشد.

یک نکته دیگر در مورد معادل‌سازی ایشان بگوییم: در برخی از معادل‌های ایشان «دوز» عربی زیاد است.

التفاتی attentional، خودمداری autism، خودسرانه autistic، دامنه‌افزایی amplification، انسان‌پندارانه anthromorphic، ذخیره‌گذاری cathexis، مادینه-ستیزی antifeminism، سنخ ورزیده-لغزان-athletic، بینه viscous type، کشف و شهود clairvoyance، بینه constitution، بر ساخت‌گرایی constructivism، هم‌گوهری consubstantiality، تبدل conversion، فرمان‌گر cybernetic، خدایگان demiurge، خودگرایی egocentrism، پادگشت enantiodromia، برزایش epigenesis، پدیده همایند epiphenomenon، کرامات fakirism، تبلیل glossolalia، ناسوت immanence، کتون‌افزایی ketosis، ردیاد memory trace، مینوی numinous، بازپاسخ open-ended، به‌کاری orthopraxy، غیاب خیر privatio boni، تربیع quaternity، تجسم بخشی،

عینی‌سازی reification مالا بُد sine qua non، دورجنبانی telekinesis. غایت‌مند telic، غایت telos.

Narcissism در آغاز به خودشیفتگی و سپس به نرگس‌انگی ترجمه شده است. نرگس در ادب فارسی کنایه از چشم خمار معشوق است و از صفات آن طناز، فتان، کرشمه طراز، جادونشان، عشوہ‌ساز، سرمه‌سای، خمار و مخمور دانسته‌اند. نرگسی کنایه‌ای است از اشاره کردن با چشم یا همان چشمک زدن. بنابراین، نرگس در فارسی مفهوم منفی ندارد. نارسیس یا نرگس در اسطوره‌های غربی پسر سیسیپوس خدای رودهاست. او به عشقِ اکوی ایزدخت پاسخ منفی دارد. آفرودیت که این کار را توهینی به خود می‌دانست نارسیس را به عشق دردناکی مبتلا ساخت. او در آب عکس خود را دید و عاشق و دل‌باخته خود شد. و چون نمی‌توانست به هیچ نحوی کام از عکس خود بگیرد، آن قدر زار و نحیف شد که سرانجام به گلی تبدیل شد. اگو هم از درد عشق نارسیس آن قدر سوخت که تنها پژواکی از او باقی ماند. نرگس‌انگی و نرگسانه با وجود زیبایی و شکیل بودن‌شان معادل فرهنگی مناسبی نیست و در واقع معادل غیرپویاست و لفظاً ترجمه شده. در بخش‌هایی که بررسی کردم به نظر رسید این معادل‌ها درست نباشند.

Timeless منسوخ (۳۵)
Characteristic سرنوشت (۳۵) :
Retain مردود است (۳۸) :
Underlie در ورای (۳-۳۶) :

بیشتر کلمات زبان چند معنا هستند. نویسنده یا گوینده در هر متنی معمولاً یکی از این معانی را مدنظر دارد. اما گاهی ممکن است مراد هر دو یا چند مفهوم باشد که تفاوت‌های زبانی و فرهنگی کار را برای مترجم سخت‌تر کند. مثلاً student هم «دانش‌آموز دبیرستانی» و هم «دانشجو» که گاهی مراد نویسنده و گوینده هر دو این معانی است. دکتر دهقانی این نکته را به درستی نیافته و در این موارد منظور نویسنده را درک کرده است، مانند:

Colleges دبیرستان‌ها و دانشکده‌ها (۳۵) :
Teachers (۵۸۹-۷۹۰) معلمان و استادان :

نکات ظریف دستوری

نکات ریز دستوری و واژگانی در انگلیسی هست که معمولاً مترجمان، چه تازه کار و چه ورزیده، در انتقال آن دچار اشکال می‌شوند. این مسائل عموماً از دید مترجمان پنهان می‌مانند. مثلاً این که some گاهی گروه اسمی را نکره می‌کند، بر مقدار مبهم دلالت نمی‌کند و حتی در این معنا با اسم مفرد هم به کار می‌رود. یا certain هم برخلاف معنای ظاهری‌اش، گاهی گروه اسمی را نکره می‌کند.

مترجم برخی از این موارد را به درستی انتقال داده است:

begin to + فعل = فعل + کم کم / رفته رفته (386-787)

continue to + فعل = فعل + همچنان

certain = برخی محیط‌های مذهبی (321-451)

Some (587-788)

برخی از این گونه ظرایف دستوری و معنایی در این ترجمه به

فارسی انتقال نیافته است:

by - + قید زمان یعنی تا قبل از آن زمان:

By the mid-century = در نیمه قرن بیستم (1-34)

By the twelfth century = در قرن دوازدهم (5-38)

do - برای تأکید:

Some psychologists of religion do present their theoretical perspectives or research methods as if everyone agrees on their value =

برخی روان‌شناسان دین چنان از دیدگاه‌های نظری یا روش‌های پژوهشی خود سخن می‌گویند که انگار همه با معیار آنان موافق‌اند.

(2-35)

و نیز very happen to م. (320-450)، قبل از اسم

(583-783)، to be to اما در 386-787 درست ترجمه شده).

پاراگراف‌بندی

پاراگراف واحد معنایی مستقلی است که تنها درباره یک موضوع

صحبت می‌کند. بسیاری از مترجمان، سهواً یا از روی بی‌اطلاعاتی از

اصول پاراگراف‌نویسی، ساختار پاراگراف‌های متن اصلی را به فارسی

انتقال نمی‌دهند: پاراگراف‌ها را می‌شکنند یا دو یا چند پاراگراف را در

هم ادغام می‌کنند. این مسئله شاید برای عده‌ای سخت‌گیرانه به نظر

برسد، اما نگارش و اصول آن در نزد غربی‌ها که ما از آنها ترجمه

می‌کنیم حساب و کتابی دارد. دکتر دهقانی در همه جا پاراگراف‌بندی

متن اصلی را رعایت کرده؛ تنها یک بار در صفحه 788 دو پاراگراف

را در هم ادغام کرده که البته جمله‌ای هم در اینجا از قلم افتاده که

ظاهراً اتفاقی است ناخواسته.

ضبط اعلام

کتاب روان‌شناسی دین پر است از اعلام و اسامی خاص شرقی و

غربی از هر نوعش. مترجم در ضبط اعلام دقیق بوده و موفق. در

مورد ضبط اسامی هندی مشکلی به نظرم رسید. بعضی از صامت‌های

هندی بادمش همراهند. مثال بارز آن Gandhi است که ما h آن

را تلفظ نمی‌کنیم. تا آن جا که من شنیده و خوانده‌ام این h بعد از b

تلفظ می‌شود مانند بهاراتی (ص 139)، اما در جاهای دیگر به نظرم

در فارسی حذف می‌شود مانند رای چادوری (ص 458). مترجم h را

در نیکهیلاندا (ص 453) حفظ کرده، سَمادهی در ص 456 با h و در صفحه 883 بدون h آمده.

خودم در این مورد به نتیجه قاطعی هنوز نرسیده‌ام. نکته دیگر

در مورد سیستر نیودیتا، است یعنی یکی از چند زنگی که شاگرد

راما کریشنا بودند. فضولی ویراستارانه من به من گفت که «سیستر»

نمی‌تواند بخشی از نام نیودیتا باشد. نام‌نامه کتاب هم مشکلم را حل

نکرد. به سایت wikipedia.org مراجعه کردم. مارگارت الیزابت

نوبل (1911-1867) معلم و نویسنده و تلاشگر اجتماعی ایرلندی

بوده که به هند رفته و در آنجا به مردم و به‌ویژه به زنان خدمت کرده

است. استادش سوامی ویوکاندا به او نام نیودیتا، یعنی کسی که خود

را وقف خدا کرده، داده است. شاید «سیستر» هم به خاطر بریتانیایی

بودنش به نیودیتا اضافه شده است.

نمایه نام‌ها

در نمایه نام‌ها «در برابر نام هر نویسنده معادل لاتین آن هم

آمده است تا دیگر لازم نباشد مشکل لاتین نام‌ها به تکرار در ذیل

صفحات بیاید.» (ص 23) حساب کنید که با این ابتکار ساده چقدر

در وقت مترجم و تایپیست و نمونه‌خوان و... و نیز فضای کتاب

صرفه‌جویی می‌شود.

اعراب‌گذاری

خط فارسی مصوت‌های کوتاه را نشان نمی‌دهد و این امر یکی از

مشکلات این خط است. از طرف دیگر، کسره اضافه که یک عنصر

دستوری شبیه از، در، را، به، که است و جزو دستگاه خط نیست، ما

به ازای نوشتاری ندارد. گسسته و پیوسته بودن حروف فارسی و

فاصله‌های تعریف ناشده بین کلمات به این مشکل چندگانه اضافه

می‌شود. در نتیجه، خواندن خط فارسی گاهی با ابهاماتی همراه است.

مترجم برای رفع این ابهامات از اعراب استفاده کرده، علاوه بر این،

اعلام مشکل را نیز اعراب‌گذاری کرده‌اند.

پانویس

کتابی به این درجه تخصصی نیاز به پانویس‌های زیادی دارد. در

بخش‌های آغازین تعدادی توضیح در پانویس آمده، ولی به تدریج از میزان

پانویس‌ها کم شده است.

نکته‌ای در فرهنگ‌نگاری

در تعریف نگاری اصلی هست که می‌گوید مقوله دستوری معرّف،

یعنی واژه‌ای که توصیف می‌شود، باید با مقوله دستوری تعریف یکی

باشد. به عبارت دیگر، اگر معرّف اسم باشد تعریف آن، هم باید اسم

یا گروه اسمی باشد. این اصل را گاهی غیرفرهنگ‌نگاران نادیده

می‌گیرند. در این کتاب هم گاهی چنین است: liminal (آستانه‌ای)

صفت است که مؤلف تعریف اسمی برای آن آورده:

Used by Victor Turner to refer to the reversals, reconciliations and imaginings that...

نیز نگاه کنید به schizothemic و Evangelical. مؤلف تعریف viscous - صفت را با اسم temperament شروع کرده، اما برای تعریف athletic از فرمول صفتی استفاده کرده است.

مترجم تعریف آزارطلبانه و آزارگرانه، را که هر دو صفت‌اند، به ترتیب چنین شروع کرده: کسی که از دردکشیدن... لذت می‌برد، لذت بردن از اعمال درد و رنج... تعریف اول اسمی و تعریف دوم فعلی است. نیز نگاه کنید به تذکردهنده mnemic، توهم‌زا این مشکل در فرهنگ‌های فارسی مانند فرهنگ فارسی معین، فرهنگ صدری افشار و فرهنگ‌های سخن هم دیده می‌شود. در این فرهنگ‌ها تعریف صفت گاهی با این عبادت‌ها شروع می‌شود: آنکه، آنچه، ویژگی، که درواقع آغازگر گروه اسمی‌اند نه گروه صفتی.

در نهایت، ترجمه روان‌شناسی دین به قلم شیوای دکتر محمددهقانی حادثه مهم و ارزشمندی در حوزه روان‌شناسی و ترجمه است و در وانفسای ترجمه‌های بد و ضعیف از نامترجمان و ترجمه‌شناسان، خدمت بزرگی است در عرصه ترجمه.

ملکیان: این کتاب، سراسر یادگرفتنی است

سخنران دوم این نشست، استاد مصطفی ملکیان بود. وی ابتدا به معرفی حوزه روان‌شناسی دین پرداخت و سپس نقاط قوت و ضعف کتاب روان‌شناسی دین را برشمرد و گفت: این کتاب یکی از بهترین کتاب‌های روان‌شناسی دین در زبان انگلیسی است. او روان‌شناسی دین را محل التقای دو سلسله دانش‌ها دانست. یک سلسله دانش‌های روان‌شناختی و یک سلسله دانش‌های دین‌پژوهانه. در منطقه همپوشان این دو دسته دانش ما می‌رسیم به روان‌شناسی دین.

مجموعه دانش‌های دین‌پژوهانه به دو دسته بزرگ قابل تقسیم است. یک دسته دین‌پژوهی‌هایی هستند که با حقانیت و صدق و بطلان و کذب ادیان و مذاهب هیچ کاری ندارند. نه با حقانیت و بطلان دین به معنای عامش و نه با صدق و کذب و حقانیت و بطلان دین خاصی کاری دارند. دین را به عنوان یک پدیده در نظر می‌گیرند.

دسته دیگر دانش‌های دین‌پژوهانه دقیقاً مقصدشان بحث و حتی المقدور تعیین صدق و کذب و حقانیت و بطلان دین به معنای عام یا دین خاص است. در قسمت اول دین‌پژوهی حداقل پنج دانش بزرگ

شناسایی شده‌اند: روان‌شناسی دین، جامعه‌شناسی دین، دین‌شناسی مقایسه‌ای یا به تعبیر رایج‌تر در زبان فارسی، دین‌شناسی تطبیقی - که به نظر من تطبیقی درست نیست -، تاریخ ادیان و پدیدارشناسی دین. این پنج شاخه مطلقاً کاری به صدق و کذب ندارند. هر کدام از این پنج شاخه زیر مجموعه‌هایی هم دارند.

ملکیان ادامه داد: دو علم دیگر در دین‌پژوهی هم داریم که به صدق و کذب دین کار دارند: فلسفه دین و الاهیات.

فلسفه دین به صدق و کذب و حقانیت و بطلان دین به معنای عامش می‌پردازد. الاهیات با صدق و کذب و حقانیت و بطلان مدعیات یک دین خاص سر و کار دارد.

وی افزود: از این منظر وقتی نگاه کنیم، می‌بینیم روان‌شناسی دین شاخه‌ای از شاخه‌های دین‌پژوهی است. اما از منظر دیگری که نگاه بکنیم، می‌بینیم روان‌شناسی دین را باید شاخه‌ای از شاخه‌های روان‌شناختی به حساب آورد. آن، وقتی است که ما به این توجه داشته باشیم که روان‌شناختی، دانشی است که به روش‌های تجربی و نه روش‌های غیر تجربی به روان آدمی می‌پردازد، ولی از آن جا که روان آدمی ساحت‌های درونی فراوانی دارد و یکی از ساحت‌های درونی روان آدمی ساحت‌هایی است که در روان موافقان و مخالفان دین پدید می‌آید. چه مؤمنان و ملتزمان به دین و چه کسانی که بی-تفاوت‌اند، نسبت به دین و چه کسانی که سر ناسازگاری با دین دارند، این‌ها هم در ذهن و روانشان و در ضمیرشان چیزهایی می‌گذرد. یک ساحت روان‌شناختی هم آن ساحتی است که به باورها و احساسات و هیجانات و عواطف و نیازها و خواسته‌های کسانی می‌پردازد که به وجه مثبت یا به وجه منفی یا به وجه بی‌طرفانه و خنثی با دین سر و کار دارند. روان‌شناسی دین در این صورت شاخه‌ای می‌شود از روان‌شناسی؛ مثل روان‌شناسی ادراک یا روان‌شناسی رشد یا روان‌شناسی شخصیت و شاخه‌های دیگر روان‌شناسی.

وی گفت: اگر دقت کنید ما از یک جا از دین رسیدیم به روان‌شناسی دین و یک جا هم از روان‌شناسی رسیدیم به روان‌شناسی دین.

مصطفی ملکیان افزود: نکته دوم بحث این است که روان‌شناسی دین را با روان‌شناسی دینی نباید خلط کرد. روان‌شناسی دینی کاملاً متفاوت است با روان‌شناسی دین. در روان‌شناسی دینی که یک شاخه از علوم دینی است، گفته می‌شود که دین درباره روان آدمی چه گفته است. دین همان طور که درباره عالم ماوراء طبیعت و عالم طبیعت و اجتماع سخن گفته است، درباره فرد انسانی هم سخن گفته است. البته ادیان از این جهت با هم تفاوتی دارند، اما کم یا بیش همه ادیان درباره همه چیز این جهان سخن گفته‌اند. فعلاً کاری به این نداریم

که آن سخنی که گفته اند، قابل دفاع است یا قابل دفاع نیست، اما به هر حال در باب روان آدمی سخن گفته‌اند. این می‌شود روان‌شناسی دینی.

ملکیان روان‌شناسی دینی را این‌گونه توصیف کرد: روان‌شناسی - ای که در آن به جای این که سراغ روان‌شناسان تجربی برویم، و به جای این که سراغ روان‌شناسان تاریخی و یا فلسفی برویم، می‌رویم سراغ خود دین و مذهب. بینیم خود دین و مذهب، درباره روان آدمی چه می‌گوید. می‌توانیم آن چه را که دین و مذهب درباره روان آدمی می‌گوید مقایسه کنیم با آن چه که عرفان می‌گوید و آن چه که علوم تجربی روان‌شناختی و علوم فلسفی روان‌شناختی می‌گویند. به هر حال، اگر این مقایسه را انجام دهیم یا ندهیم، خود همین که دین درباره روان آدمی نفاً و اثباتاً چه سخن گفته است، این می‌شود روان‌شناسی دینی.

وی تأکید کرد: این شاخه از روان‌شناسی همان طور که از اسمش معلوم است، اصلاً یک علم تجربی نیست و بنابراین، با محل بحث ما ربطی ندارد. محل بحث ما در واقع روان‌شناسی دین است که یکی از شاخه‌های روان‌شناسی است. روان‌شناسی خودش یک علم تجربی است. اگر چه علم تجربی طبیعی نیست، بلکه علم تجربی انسانی است. این کتاب هم با روان‌شناسی دینی کاری ندارد، بلکه درباره روان‌شناسی دین حرف می‌زند. روان‌شناسی دینی سخنانی است که دین درباره روان آدمی می‌گوید، اما روان‌شناسی دین، سخنانی است که روان‌شناسی درباره دین می‌گوید.

مصطفی ملکیان، در این قسمت از بحث خود سراغ روان‌شناسی دین رفت و این که روان‌شناسی دین به چه مباحثی می‌پردازد. از نظر وی، پنج دسته مباحث هستند که وقتی شما در باب این مباحث سخن بگویید، وارد بحث روان‌شناسی دین شده‌اید. و کتاب دیوید ولف به همه این پنج شاخه به یکسان پرداخته است.

مباحث دسته اول، مباحثی هستند که عوامل روانی مؤثر در پیدایش دین تاریخی محل بحث‌شان است. هر دین تاریخی‌ای با یک بنیان‌گذار شروع می‌شود. این بنیان‌گذار، تجربه‌ای پیدا می‌کند که ما بعدها از آن تعبیر می‌کنیم به تجربه دینی. به این تجربه دینی خودش بها می‌دهد، به آن بی‌اعتنایی نمی‌کند. بعد این تجربه دینی خودش را با مخاطبانش در میان می‌گذارد. این سه عامل، دین تاریخی را پدید می‌آورند.

اول بحثی که در روان‌شناسی دین هست، این است که عوامل روانی مؤثر در این تجربه دینی‌ای که این بنیان‌گذار دین و مذهب داشته، چیست؟ به عبارتی، چرا این بنیان‌گذار دین و مذهب این تجربه را داشته است؛ بررسی عوامل روانی مؤثر در وقوع یا کیفیت

وقوع یا نوع وقوع تجربه دینی. این اولین بحث روان‌شناسی دین است. البته در این بحث اول مثل چهار بحث دیگر که در ادامه می‌آید، هم دیدگاه‌های مثبت وجود دارد و هم دیدگاه‌های منفی. مثلاً ممکن است کسی در همین بحث اول بگوید علت تجربه دینی پارانویا است. همچنین دیدگاه‌های بسیار مثبت هم وجود دارد.

ملکیان دسته دوم مسائل مربوط به روان‌شناسی دین را، عوامل روانی اقبال به دین دانست. به این صورت که بنیان‌گذار دین، تجربه دینی‌اش را با مخاطبان خودش در میان می‌گذارد، اما چرا مخاطبان به سخن این شخص بها می‌دهند، و چرا پیروانی پیدا می‌کند در عرض جغرافیا و در طول تاریخ؟ بالاخره پیرو پیدا کردن یک دین مسلماً عوامل و علل روانی دارد. البته که می‌تواند علل و عوامل غیر روانی هم داشته باشد. چه علل و عوامل اجتماعی، چه علل و عوامل اقتصادی و غیره. اما آنی که روان‌شناسی دین به آن می‌پردازد، علل و عوامل روانی اقبال به دین است. چه علل و عواملی باید دست به دست هم بدهند که یک نفر پیرو یک دین شود، یا اصلاً پیرو دین شود؟ ایشان با ذکر این عبارت اشاره کرد که این بحث خودش به دو دسته فرعی قابل تقسیم است:

یکی، علل و عوامل روانی مؤثر در اقبال به دین به طور کلی و یکی علل و عوامل روانی مؤثر در اقبال به یک دین خاص. همچنان - که تست‌های روان‌شناسی می‌گویند، کسانی اگر آگاهانه دین بودا را انتخاب کرده‌اند و نه ادیان دیگر را، به خاطر تیپ روانی خاص‌شان است و اگر کسانی آگاهانه دین اسلام را انتخاب کرده باشند، به خاطر سنخ روانی خاص‌شان است. به هر حال، مبحث دوم سز اقبال مردم به دین خاصی یا به دین به طور کلی است.

وی مبحث سوم؛ یعنی عوامل روانی مؤثر در کیفیت دین‌داری را نیز این‌گونه توصیف کرد: به عنوان مثال همه کسانی که مسلمان می‌شوند نوع مسلمانی‌شان مثل هم نیست. به تعبیر یکی از روان‌شناسان دین معروف، دین واقعاً مثل یک آبی است. ولی این آب بسته به این که در چه ظرفی با چه شکل هندسی و با چه رنگی ریخته شود، به صورت‌های مختلف جلوه پیدا می‌کند.

چرا با این که پیروان هر دین و مذهبی نظراً معتقدند ما کل دین و مذهبمان را قبول داریم، اما در مقام عمل هر کسی یک بخشی از دین برایش بزرگ می‌شود، یک بخش‌هایی مورد غفلت یا تغافل قرار می‌گیرد؛ یعنی چرا مثلاً کسانی به قرآن نگاه می‌کنند آیات جهادش برایشان خیلی بزرگ می‌شود، آیات تشکیل حکومتش برایشان بزرگ می‌شود، یکی هم به قرآن نگاه می‌کند آیات وجودی و اگر بیستاسیل - اش برایش مهم می‌شود. مگر کتاب‌ها برای هر کسی یک جوری نوشته شده‌اند؟ یک ایمان واحد و یک سنت متراکم است، اما چرا در

این ایمان و سنت متراکم واحد، افراد مختلفی ظهور می‌کنند؟ پس علل روانی‌ای در کیفیت دین‌داری یک شخص وجود دارد.

این‌جا هم یک بخش مهمی هست که چرا کسانی در دین به دنبال اصلاح خودشان می‌گردند و کسانی در همین دین به دنبال اصلاح جامعه می‌گردند و کسانی در این دین به دنبال مطلوب‌های اخلاقی می‌گردند و ...

بنابراین، مجموعه علل و عواملی که در کیفیت دین‌داری، در چند و چون دین‌داری مؤثرند، این هم بحث سوم از مباحث روان‌شناسی دین است.

وی در ادامه بحث چهارم را مطرح کرد که عبارت است از آثار دین‌داری در روان آدمی. در فقره یک و دو و سه، آثار روان بر دین بود، این‌جا عکس است. آیا دین‌داری آثاری روانی در افراد می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟ شکی نیست که دین‌داری هم آثار مثبت می‌گذارد هم منفی. کسانی گفته‌اند دین‌داری آثار منفی دارد. آدمیان را متعصب بار می‌آورد. اهل جزم و جمود، پیش‌داوری و خودشیفتگی بار می‌آورد. از آن طرف، آثار روانی مثبتی هم برای دین‌داری گفته‌اند. گفته‌اند کسانی که دین دارند، آرامشی دارند که بی‌دینان ندارند و یا رضایت باطنی پیدا می‌کنند که در غیر دین‌داران نیست. وی تأکید کرد: من فعلاً در مقام نفی و اثبات نیستم. دارم گزارش می‌کنم.

اما مبحث پنجم. مصطفی ملکیان این بحث را با این سؤال مطرح کرد که، هر چیزی باید یک معیار و سنجش داشته باشد، برای این که آن را بسنجیم. وقتی که می‌خواهیم آلودگی هوا یا دما را بسنجیم، یک سنجه می‌خواهیم. به تعبیری که فیلسوفان علم به کار می‌برند، برای تشخیص مصادیق یک مفهوم، فقط ایضاح مفهومی آن مفهوم کافی نیست. ما علاوه بر ایضاح مفهومی، به یک چیزی به نام سنجه، یک معیار برای تشخیص مصادیق نیز نیاز داریم.

وی افزود: جز در یک موارد استثنایی‌ای که ما با یک امر بسیار بسیطی سرو کار داریم، در بقیه موارد بین ایضاح مفهوم و تشخیص مصداق، یک چیز سومی هم باید این وسط وجود داشته باشد به نام معیار. حالا سنجه دین‌داری چیست؟ ما از کجا بفهمیم این آقا یا خانمی که این‌جا نشسته‌اند، دین دارند یا بی‌دین؟ چه ترازویی و چه محک و معیاری وجود دارد برای تمیز دین‌داران از بی‌دینان؟

معیارهایی هست که گویا سنجه دین‌داری را معیارهای بیرونی می‌داند. مثلاً این که چقدر افراد آداب دینی و مراسم و مناسک دینی را به جا می‌آورند؛ مثلاً نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند؟ این می‌شود معیار بیرونی. یک جواب هم این است که برای دین‌داری فقط سنجه‌های روان‌شناختی وجود دارد.

وی افزود: در باب سنجش‌های دینی سه تا دیدگاه بزرگ وجود

دارد که یک دیدگاه‌اش دیدگاهی است که در روان‌شناسی محل بحث قرار می‌گیرد. بعضی گفته‌اند سنجش‌های دینی به یک سلسله باورها بستگی دارد. بعضی گفته‌اند به یک سلسله رفتارهای بیرونی و بعضی هم گفته‌اند به یک سلسله احساسات و عواطف و خواسته‌های درونی. این شاخه سوم شاخه‌ای است که در روان‌شناسی دین محل بحث است.

وی تأکید کرد هر بحثی در روان‌شناسی دین، به یکی از این پنج تا بر می‌گردد و در کتاب ولف به همه مباحث به یکسان پرداخته نشده است. سوبه‌های اول و دوم و چهارم بیشتر محل بحث است. سوبه‌های سوم و پنجم کمتر محل بحث قرار گرفته است.

مصطفی ملکیان در بخش دوم سخنانش به اجمال کتاب ولف را نقد کرد و سه مزیت برای این کتاب برشمرد و گفت: این کتاب نسبت به کتاب‌هایی که در محافل انگلیسی‌زبان نوشته شده، سه مزیت دارد. یک امتیازش این است که جامعیت‌اش بیش از کتاب‌های دیگر در این زمینه است.

امتیاز دوم این است که کتاب ولف در نوسان بین روان‌شناسی نظری و تجربی است. همه مباحث با آزمایشگاه و آمار سرو کار ندارد. همه مباحثش هم نظری نیست. به عنوان مثال، کتاب ویلیام جیمز، انواع احوال دینی، یکی از قوی‌ترین کتاب‌ها در روان‌شناسی دین است، ولی با همه این احوال این کتاب جنبه نظری‌اش بر جنبه عملی‌اش غلبه آشکار دارد؛ یعنی شما در آن هیچ وقت آمار نمی‌بینید. هیچ وقت تحقیقات آزمایشگاهی نمی‌بینید. کتاب‌هایی هم عکس این وجود دارد که دائماً در هر مبحثی یک جدولی دارد.

وی ویژگی سومی هم برای کتاب ولف برشمرد. این که انصاف چشم‌گیری در داوری درباره آدم‌ها انجام داده است، انصاف چشم‌گیری که حتی در آثار غربیان هم کمتر دیده می‌شود. این سه، ویژگی مثبتی است که در کتاب ولف وجود دارد.

اما ملکیان سه عیب هم برای این کتاب برشمرد: اولاً کتاب ولف هرچند در درون فصل‌ها نظم دارد، ولی بین فصل‌هایش نظم منطقی برقرار نیست. در درون فصل‌هایش یک نظام و سامانه منطقی چشم‌گیری می‌بینید، اما در ترتیب قرار گرفتن فصل‌ها این نظم منطقی دیده نمی‌شود. به همین دلیل کتاب ولف را با یک بار خواندن نمی‌شود فهمید.

ایراد دومی که وی به کتاب ولف وارد دانست، این است که حجم پرداخت ولف به مباحث متناسب با اهمیت مباحث نیست. بعضی مباحث که کم‌اهمیت‌تر است، به تفصیل بدان پرداخته شده، بعضی مباحث که اهمیت خیلی شاخص‌تری دارد، کمتر بدان‌ها پرداخته شده است.



و اما مشکل سومی که ایشان بیان کرد، این است که ولف در بعضی از مباحث بیشتر به ادیان غربی نگاه می‌کند. با این که ادعایش روان‌شناسی دین است که باید به همه ادیان به یک چشم نگاه کند، ولی به نظر می‌رسد در بعضی از مباحث بیشتر ادیان غربی را محل توجه قرار داده است. بعضی از سخنانی که ولف می‌گوید اصلاً در ادیان شرقی مصداق ندارد.

ملکیان در ادامه افزود: البته عیبی نیست. بالاخره هر کس در محیطی که کار می‌کند، مفاهیم برایش انصراف پیدا می‌کند به مفاهیمی که در محیط خودش با آن سر و کار دارد. مصطفی ملکیان در پایان تأکید کرد: من خواندن این کتاب را قویاً پیشنهاد می‌کنم. در این کتاب یک پاراگراف اضافی که بگوییم چیزی برای یاد گرفتن ندارد، وجود ندارد.

دهقانی: در ترجمه اصطلاحات، روش مؤلف را حفظ کرده‌ام

آقای محمد دهقانی مترجم کتاب، سومین سخنران این نشست بود. ایشان ابتدا پیرامون ایرادهایی که آقای هاشمی میناباد و آقای مصطفی ملکیان بر کتاب وارد کردند، توضیحاتی داد. دهقانی در پاسخ به این سؤال که کتابی با این اهمیت چرا درست‌نامه دارد، چرا دقت لازم صورت نگرفته است، گفت: اتفاقاً این درست‌نامه نشانه دقت لازم است. آن هم به اصرار من صورت گرفت.

وی افزود: به من گفته شد این امتیاز منفی است که شما برای کتاب درست‌نامه بگذارید، ولی من به سبب مسئولیت اخلاقی‌ای که برای خودم قائلم، خواستم که این درست‌نامه ضمیمه شود. آن‌گاه وی در خصوص توصیف اصطلاحاتی که در پایان کتاب آمده است، توضیحاتی داد و گفت من در ترجمه اصطلاحات، روش مؤلف را حفظ کرده‌ام.

دهقانی، مترجم کتاب، در خصوص یکی از ایرادهایی که آقای ملکیان بر کتاب وارد دانست، توضیح داد: عدم تناسبی که در اهمیت مباحث به چشم می‌خورد، علت‌اش در حقیقت مسئله متدیک یا روشی بوده است. ایشان بر ایراد دیگر ملکیان بر کتاب، صحنه گذاشت و گفت: بله، یکی از انتقادهای مهمی که می‌شود به این کتاب و سایر کتاب‌های روان‌شناسی دین وارد کرد، این است که کتاب‌هایی که در غرب نوشته می‌شود در درجه اول، به دین مسیحیت خیلی اهمیت می‌دهند.

وی افزود: حمله سال ۲۰۰۱ به دست القاعده یا هر کس دیگری، یکی از کارکردهایی که داشت، این بود که غربی‌ها را نسبت به غفلتی

که ورزیده بودند نسبت به ذهنیت مسلمانان و نگاه آن‌ها به جهان، آگاه کرد. اخیراً هر چه از ۲۰۰۱ فاصله گرفته‌ایم، این‌ها به طور جدی - تری به مسائل مسلمانان در حوزه‌های مختلف از جمله روان‌شناسی دین پرداخته‌اند.

وی گفت: نکته مهم دیگری که به نظر می‌رسد، که نه فقط درباره این کتاب، بلکه در مجموعه تحقیقات فرنگی‌ها صدق می‌کند، آن است که متأسفانه جهانی شدن را تقریباً مساوی با غربی شدن می‌گیرند. وقتی از جهان سخن می‌گویند انگار جهان هسته‌اش و اصلش فرهنگ و تمدن و اندیشه غربی است و به بقیه جهان به عنوان حاشیه نگاه می‌کنند. فکر می‌کنند اگر در همین حوزه روان - شناسی دین، با آمار و ارقام مختلف مثلاً در جامعه آمریکا نشان بدهند که زن‌ها عموماً دین‌دارتر از مردها هستند، این یعنی این که در همه جای جهان در همه کشورها و در همه سنت‌های مختلف دینی این امر صدق می‌کند. این یکی از دام‌هایی است که فرنگی‌ها در دامش افتاده‌اند. این در حقیقت غرور آن‌هاست. حمله سال ۲۰۰۱ بن‌لادن باعث شد که در این غرور غربی رخنه‌ای ایجاد شود.

دهقانی در این بخش از سخنانش گفت: آن چه باعث شد من این کتاب را ترجمه کنم فقط علاقه شخصی‌ام بود.

ایشان هم چنین در پاسخ به سخن هاشمی میناباد در خصوص استفاده از تعبیرات امروزی‌تر برای ترجمه، گفت: واقعیت این است که من همه جا این کار را نکرده‌ام، مگر آن جاهایی که مباحث عرفانی مطرح بوده است. به خاطر این که این تعبیرات از تعبیرات غربی بسیار گویاتر، مختصرتر، زیباتر و گویاتر است. خواننده فارسی هم وقتی این‌ها را می‌خواند چهار تا تعبیر تازه یاد می‌گیرد.

وی سخنانش را با این جمله به پایان رسانید: من فکر می‌کنم یکی از کارهای مترجم این است که عناصر خوب گذشته را در زبان زنده کند. در واقع توانایی‌های زبان را نشان بدهد.

پرسش و پاسخ

پرسش و پاسخ کوتاهی هم در پایان این نشست انجام شد:

سؤال: ایمان ارتباطش با عقلانیت چیست؟

مصطفی ملکیان: این سؤال دو جنبه دارد: یک جنبه روان‌شناسی و یک جنبه دینی. این که آیا این دو فرایند در درون انسان با هم قابل جمع‌اند، این که انسان در درون‌اش هم ایمان داشته باشد و هم عقلانیت، یک بحث روان‌شناختی است. این مثل این است که بگوییم بی‌ایمانی با خوش‌بینی یا ناامیدی قابل جمع است یا نه؟

یک وقت هست بحث بر سر جمع یا عدم قابل جمع بودن حالات روان‌شناختی است. یک حال روان‌شناختی داریم به نام ایمان



و یک حال روان‌شناختی داریم به نام عقلانیت؛ یعنی استدلال‌ورزی. این یک بحث است. و یک وقت هم هست که سؤال از منظر روان‌شناختی مطرح نمی‌شود. از منظر فلسفه دین مطرح می‌شود. سؤال این نیست که حال روان‌شناختی ایمان با حال روان‌شناختی عقلانیت قابل جمع است یا نه. بحث بر سر این است که فرآورده‌های ایمانی با فرآورده‌های عقلانی قابل جمع‌اند یا نه.

آنچه که در متون مقدس و ادیان می‌آید، این‌ها فرآورده‌های ایمانی‌اند، آیا این‌ها با فرآورده‌های عقل بشری قابل جمع‌اند یا نه؟ به تعبیر دیگر، داده‌های وحیانی که از بالا داده می‌شوند چه نسبتی برقرار می‌کنند با یافته‌هایی که ما با عقل خودمان به آن‌ها دست می‌یابیم. این می‌شود بحث فلسفه دین.

به تعبیر دیگر، یک بار بحث بر سر فرایند ایمانی و فرایند عقلانیت است که این دو فرایند روانی‌اند. یک وقت بحث بر سر فرآورده‌های این دو است که در بیرون تحقق پیدا می‌کنند. فرآورده‌ی ایمان در متون مقدس است. مجموعه علوم تجربی، علوم تاریخی و علوم فلسفی می‌شود فرآورده‌های عقل. خب، این دو چه نسبتی با هم دارند. من نمی‌توانم جواب قاطعی به شما بدهم. چون دیدگاه‌های مختلفی هم راجع به بحث روان‌شناسی دین‌اش وجود دارد و هم راجع به بحث فلسفه دین‌اش.

اما به نظر می‌آید که با تفسیری از ایمان، ایمان و عقلانیت به لحاظ روانی با هم قابل جمع‌اند. در تفسیرهای دیگری از ایمان، ایمان با عقلانیت در روان قابل جمع نیست.

اما در بیرون که آیا فرآورده‌های ایمانی با فرآورده‌های عقلانی قابل جمع هستند یا نیستند. به طور خلاصه بگویم، اگر ما منظورمان از فرآورده‌های بشری آخرین دستاوردها در علوم منطقی ریاضی، و در علوم فلسفی، تجربی، تاریخی و در علوم هنری و ادبی و شهودی باشد، می‌توانم بگویم همه این فرآورده‌ها با همه آن چه که در متون مقدس است، به نظر نمی‌آید سازگاری داشته باشند. کما این که همه دستاوردهای بشری هم در درون خودشان سازگاری تام و تمام ندارند.

سؤال: چگونه است که تاریخ یک دین مثل اسلام پر از خشونت است و بعضی ادیان مثل بودایی رحمت است.

مصطفی ملکیان: نکته اول این سؤال راجع به این که افراد ولو به لحاظ شناسنامه‌ای دین‌هاشان متفاوت است. همه مسلمانان، بوداییان و غیره دین‌داری‌شان مانند هم نیست، این را کاملاً من قبول دارم. نکته دومی که می‌شود پذیرفت این است که خشونت در بعضی ادیان بیشتر از بعضی ادیان دیگر است. به دلیل این که هر دینی برون‌گرا تر باشد، خشونت در آن بیشتر می‌شود و هر دینی درون‌گرا تر

باشد، در آن خشونت کم‌تر است. در زندگی شخصی هم همین طور است. هر چه توجه به بیرون بیشتر می‌شود، احتمال و امکان تصادم و اصطکاک هم بیشتر می‌شود. ادیان برون‌گرا طبعاً اصطکاک‌شان بیشتر است.

نکته سوم این که در عین حال ادیانی هم که خوش‌نام‌ترند، در برهه‌های تاریخی یک کارهایی کرده‌اند که ادیانی که بدنام‌ترند هم، نکرده‌اند. مثال ساده این که مسیحیت در جهان ما به طور کلی، به لحاظ عدم خشونت خوش‌نام‌تر است تا اسلام، اما در عین حال هر آدم منصفی که نگاهی به جنگ‌های صلیبی ببیند از خود خشنودت‌ها را ببیند، انصافاً خشونت مسیحیان نسبت به مسلمانان بیشتر است. اگر بخواهید منصفانه وارد بشوید در جنگ‌های صلیبی، واقعاً خشونت‌ی که غلبه مسیحیان بر مسلمین اعمال می‌کرده، هیچ وقت غلبه مسلمین بر مسیحیان اعمال نمی‌کرده است. می‌خواهم بگویم یک مقدار به اوضاع و احوال تاریخی هم بستگی دارد.

یک نکته را باید تذکر بدهم وقتی ما با روان‌شناسی دین سر و کار داریم باید حواسمان باشد که دین را فقط به روان‌شناسی‌اش تقلیل ندهیم. روان‌شناسی دین عوامل روان‌شناختی را در دین بررسی می‌کند. ولی معنی‌اش این نیست که عوامل اجتماعی و اقلیمی و سایر عوامل در زد و بندها و کنش و واکنش‌های تمام ادیان تأثیر ندارند.

سؤال: ترجمه کتاب چقدر موفق است؟

ملکیان: وقتی من می‌گویم ترجمه صحیح است؛ یعنی مقصودی غیر از مقصود نویسنده را به خواننده انتقال نمی‌دهد. اما دقت؛ یعنی این که انتقال مقصود نویسنده به خواننده به صورت‌های مختلف می‌تواند صورت بگیرد، دقت؛ یعنی افاده مقصود را با درجات مختلفی با تقریب و تحقیق انجام دهیم. هر چه از تقریب دورتر و به تحقیق نزدیک‌تر، می‌شود دقیق. ■

پی‌نوشت:

۱. علی خزاعی‌فر (به اهتمام)، مجموعه مقالات نخستین همایش

ترجمه ادبی ایران. مشهد: نشر بنفشه. ۱۳۷۹. صص ۳۰۴-۳۲۲.